



ENGLISH
Crisis, war and the deadlock
of the global and regional order

ESPAÑOL
Crisis, guerra y reordenamiento
del orden mundial y regional

FRANÇAIS
Crise, guerre et réorganisation
de l'ordre mondial et régional

DEUTSCH
Krise, Krieg und Neuordnung
der Welt und der Region

ARABIC
الأزمة، الحرب وإعادة ترتيب
النظام العالمي والإقليمي

1 بن بست جنگ و
بازآرایی نظم جهانی
و منطقه‌ای

2 جنگ پهبادی جدید
در لبنان

3 تشدید پحران تهاجم سرمایه
به طبقه کارگر و
اعتراضات آتی

4 درباره پلاتفرم
تشکیلات کارگران
انترناسیونالیست

5 به سوی بازسازی
انترناسیونالیسم کارگری

پیک سیاسی

نشریه سیاسی تحلیلی تشکیلات کارگران انترناسیونالیست

شماره ۶ | ۱۰ خرداد ۱۴۰۵

فهرست این شماره

- ۲ بن بست جنگ و بازآرایی نظم جهانی و منطقه‌ای
- ۳ تشدید تهاجم سرمایه به طبقه کارگر و چشم انداز اعتراضات آتی
- ۵ جنگ پهبادی جدید در لبنان
- ۷ درباره انتشار پلاتفرم سیاسی تشکیلات کارگران انترناسیونالیست
- ۹ پیش به سوی بازسازی انترناسیونالیسم پرولتری!

internationalistworkers.com

بن بست جنگ و بازآرایی نظم جهانی و منطقه‌ای



مذاکرات جاری میان جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده بار دیگر این تصور را در برخی محافل سیاسی و رسانه‌ای تقویت کرده است که منطقه خاورمیانه به سوی کاهش تنش و ثبات حرکت می‌کند. اما واقعیت آن است که آتش‌بس کنونی بیش از آنکه نشانه حل بحران باشد، بیانگر ورود آن به مرحله‌ای جدید است. جنگ متوقف نشده است؛ تنها شکل آن تغییر کرده است. بحران خاورمیانه دیگر صرفاً به پرونده هسته‌ای ایران یا حتی رقابت مستقیم ایران و اسرائیل محدود نمی‌شود. آنچه در برابر ما قرار دارد بخشی از روند گسترده‌تری است که در آن نظم منطقه‌ای و جهانی در حال بازآرایی است. مذاکرات کنونی نیز نه پایان این روند، بلکه یکی از ابزارهای مدیریت موقت آن است. به همین دلیل دیپلماسی و تهدید نظامی هم‌زمان پیش می‌روند و هیچ‌یک دیگری را نفی نمی‌کند.

نیابتی خود را بازسازی کند. در داخل کشور نیز فشارهای اقتصادی، بحران مشروعیت سیاسی و نارضایتی‌های اجتماعی همچنان پابرجا خواهند ماند و احتمالاً با تشدید کنترل‌های امنیتی و سرکوب پاسخ خواهند گرفت.

اما مهم‌ترین پیامد این تحولات در سطحی فراتر از دولت‌ها ظاهر می‌شود. افزایش هزینه‌های نظامی، گسترش اقتصاد جنگی و تشدید رقابت قدرت‌ها در نهایت به معنای انتقال بار بحران به دوش طبقه کارگر و مزدبگیران خواهد بود. از خاورمیانه تا اروپا و آمریکای شمالی، فشار بر معیشت، کاهش خدمات اجتماعی و تشدید نابرابری‌ها زمینه رشد اعتراضات و قطبی‌شدن سیاسی را فراهم می‌کند.

از این رو چشم‌انداز محتمل پیش رو نه صلح پایدار و نه جنگ تمام‌عیار منطقه‌ای، بلکه دوره‌ای طولانی از بحران‌های متداخل، آتش‌بس‌های شکننده و درگیری‌های پراکنده است. در چنین شرایطی بازسازی سیاست مستقل کارگری و انترناسیونالیسم پرولتری بیش از هر زمان دیگری به یک ضرورت تاریخی تبدیل می‌شود؛ ضرورتی که تنها پاسخ پایدار در برابر جنگ، ملی‌گرایی و رقابت بلوک‌های سرمایه‌داری است.

حتی در صورت دستیابی به توافق‌های محدود، بعید است منطقه وارد دوره‌ای از صلح پایدار شود. محتمل‌تر آن است که شکل جنگ‌ها تغییر کند. حملات محدود، عملیات پهپادی، جنگ‌های نیابتی، فشارهای اقتصادی، درگیری‌های مرزی و رقابت بر سر مسیرهای انرژی و تجارت جهانی همچنان ادامه خواهند یافت. تجربه سال‌های اخیر نشان داده است که قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی بیش از آنکه به دنبال پایان بحران باشند، در پی مدیریت آن به سود موقعیت خود هستند.

در چنین شرایطی احتمال شکل‌گیری آرایش‌های جدید منطقه‌ای افزایش می‌یابد. دولت‌های خاورمیانه در تلاش‌اند جایگاه خود را در توازن قوای جدید تثبیت کنند و هم‌زمان از وابستگی کامل به یک قدرت واحد پرهیز نمایند. اما این روند هنوز به ایجاد یک بلوک منسجم و پایدار منجر نشده است و رقابت‌ها و بی‌اعتمادی‌های متقابل همچنان پابرجاست.

برای جمهوری اسلامی نیز توافق احتمالی به معنای پایان بحران نخواهد بود. حکومت خواهد کوشید موقعیت منطقه‌ای خود را حفظ کرده و شبکه‌های نفوذ و نیروهای

تشدید تهاجم سرمایه به طبقه کارگر و چشم انداز اعتراضات آتی



بحث درباره اقتصاد جنگی، افزایش بودجه‌های نظامی، بیکارسازی‌های گسترده و گسترش فقر، اگر از زمینه تاریخی و ساختاری خود جدا شود، به راحتی می‌تواند به مجموعه‌ای از پدیده‌های پراکنده و نامرتب فروکاسته شود. اما آنچه امروز در برابر ما قرار دارد صرفاً پیامد چند جنگ منطقه‌ای یا چند تصمیم اقتصادی اشتباه نیست. این تحولات بخشی از بحرانی عمیق‌تر هستند که به بازتولید کلی سرمایه‌داری جهانی گره خورده است. سرمایه‌داری در دهه‌های گذشته بارها توانسته بود بحران‌های ادواری و ساختاری خود را از طریق گسترش بازارها، انتقال تولید، توسعه اعتبار، افزایش بدهی‌ها و بازسازی‌های دوره‌ای مهار کند. اما بحران کنونی تنها به حوزه تولید یا بازارهای مالی محدود نمی‌شود. نشانه‌های آن را می‌توان هم‌زمان در رکود اقتصادی، بدهی‌های عظیم، بحران مسکن، فرسایش خدمات عمومی، بحران مشروعیت دولت‌ها، تشدید جنگ‌ها و گسترش قطبی‌شدن سیاسی مشاهده کرد. به همین دلیل می‌توان از بحرانی سخن گفت که به سطح بازتولید کلی سرمایه رسیده است؛ بحرانی که نه فقط تولید سود، بلکه بازتولید کل مناسبات اجتماعی سرمایه‌داری را تحت تأثیر قرار داده است.

تحریم، بحران سرمایه‌گذاری و تنش‌های منطقه‌ای به فشار روزافزون بر کارگران، بازنشستگان و مزدبگیران انجامیده است. کاهش قدرت خرید، گسترش قراردادهای موقت، بیکارسازی و سقوط استانداردهای زندگی تنها بخشی از این روند هستند.

هم‌زمان در اروپا و آمریکای شمالی نیز دولت‌ها تلاش می‌کنند هزینه‌های بازتسلیح و اقتصاد جنگی را از طریق کاهش خدمات عمومی، محدودسازی هزینه‌های رفاهی، افزایش فشار مالیاتی و تضعیف دستاوردهای تاریخی طبقه کارگر تأمین کنند. با برجسته‌کردن خطر روسیه در اروپا یا با شعار «بازگرداندن عظمت آمریکا» در ایالات متحده، از جامعه خواسته می‌شود که فقر، ریاضت اقتصادی و کاهش استانداردهای زندگی را به عنوان بهایی ضروری برای امنیت ملی بپذیرد. اقتصاد جنگی در اینجا تنها یک سیاست

در چنین شرایطی، اقتصاد جنگی به یکی از مهم‌ترین ابزارهای مدیریت بحران تبدیل می‌شود. افزایش بودجه‌های نظامی، بازتسلیح ارتش‌ها، گسترش صنایع دفاعی و تشدید رقابت‌های ژئوپلیتیک راه‌حل بحران نیستند، بلکه تلاش‌هایی برای انتقال موقت تناقضات و هزینه‌های آن به حوزه‌های دیگر هستند. سرمایه‌داری نمی‌تواند بحران را حل کند، اما می‌تواند هزینه‌های آن را به جامعه منتقل کند؛ و نخستین قربانی این روند همواره طبقه کارگر است.

در کشورهای درگیر جنگ، این روند به شکل مستقیم خود را نشان می‌دهد. تخریب زیرساخت‌ها، تعطیلی مراکز تولیدی، بیکارسازی‌های گسترده، مهاجرت اجباری و گسترش فقر به بخشی از واقعیت زندگی روزمره تبدیل شده‌اند. اما حتی در کشورهایی که مستقیماً در میدان جنگ قرار ندارند نیز وضعیت تفاوت چندانی ندارد. در ایران، سال‌ها رکود،

تازه‌ای از اعتصاب‌ها، اعتراضات و مبارزات اجتماعی را به همراه خواهند آورد. پرسش اصلی این نیست که آیا اعتراضات گسترش خواهند یافت یا نه؛ بلکه این است که آیا این مبارزات خواهند توانست از مرزهای ملی، رقابت بلوک‌های قدرت و افق‌های محدود اصلاح‌طلبانه فراتر روند یا خیر.

بحران تاریخی در بازتولید کلی سرمایه نه تنها دولت‌ها و نظم بین‌المللی را بی‌ثبات کرده است، بلکه ضرورت بازسازی سیاست مستقل طبقاتی را نیز بیش از هر زمان دیگری مطرح می‌کند. در جهانی که سرمایه‌داری می‌کوشد بحران خود را از طریق جنگ، نظامی‌گری و انتقال هزینه‌ها به طبقات فرودست مدیریت کند، دفاع از معیشت، اشتغال و خدمات اجتماعی دیگر از مبارزه علیه جنگ و رقابت‌های امپریالیستی جدا نیست. از همین رو، چشم‌انداز مبارزات آینده بیش از هر زمان دیگری با ضرورت بازسازی همبستگی بین‌المللی و انترناسیونالیسم پرولتری گره خورده است.

اقتصادی نیست؛ بلکه به ابزار ایدئولوژیکی برای بسیج جامعه و مشروعیت‌بخشی به انتقال هزینه‌های بحران تبدیل می‌شود.

اما همین روند تضادهای جدیدی نیز تولید می‌کند. هرچه منابع بیشتری به بخش‌های نظامی و امنیتی اختصاص یابد، فاصله میان نیازهای واقعی اکثریت جامعه و اولویت‌های دولت‌ها آشکارتر می‌شود. بحران مسکن، گرانی، ناامنی شغلی، فرسایش خدمات درمانی و آموزشی و گسترش نابرابری‌ها، زمینه نارضایتی‌های اجتماعی گسترده‌تری را فراهم می‌سازند. از این رو، اقتصاد جنگی نه تنها بحران را حل نمی‌کند، بلکه به بازتولید آن در سطحی جدید کمک می‌کند.

به همین دلیل جهان امروز تنها به سوی رقابت‌های ژئوپلیتیک بیشتر حرکت نمی‌کند؛ بلکه هم‌زمان به سوی قطبی‌شدن اجتماعی و تشدید مبارزه طبقاتی نیز پیش می‌رود. فشارهای اقتصادی، بیکارسازی‌های گسترده و حمله به سطح زندگی کارگران در سال‌های آینده احتمالاً موج‌های

جنگ پهپادی جدید در لبنان

جنگ‌های نیابتی در عصر پهپادها، هوش مصنوعی و صنایع نظامی دیجیتال



تحولات اخیر در لبنان تنها یک فصل جدید از رویارویی میان اسرائیل و حزب الله نیست. آنچه در جبهه‌های جنوب لبنان دیده می‌شود، نشانه‌ای از دگرگونی عمیق‌تری در شکل جنگ‌های معاصر در دوران بحران تاریخی در بازتولید کلی سرمایه است؛ دگرگونی‌ای که از جنگ اوکراین آغاز شد، به خاورمیانه گسترش یافت و احتمالاً چهره جنگ‌های آینده را نیز تعیین خواهد کرد. در ماه‌های اخیر استفاده از پهپادهای فیبری (Fiber Optic FPV Drones) وارد جنگ لبنان شده است. این پهپادها که تجربه عملیاتی آن‌ها در جنگ اوکراین توسعه یافت، به دلیل اتصال از طریق فیبر نوری در برابر بسیاری از سامانه‌های جنگ الکترونیک و پارازیت مقاوم هستند و امکان هدف‌گیری دقیق‌تر را فراهم می‌کنند. انتقال این فناوری از میدان‌های نبرد اوکراین به خاورمیانه نشان می‌دهد که جنگ‌های منطقه‌ای دیگر پدیده‌هایی جدا از یکدیگر نیستند؛ هر جنگ به آزمایشگاهی برای جنگ بعدی تبدیل می‌شود.

در نتیجه، جنگ‌های جدید بیش از گذشته ارزان‌تر، انعطاف‌پذیرتر و دائمی‌تر می‌شوند. دیگر برای وارد کردن خسارت‌های گسترده همواره نیازی به لشکرکشی‌های عظیم یا اشغال مستقیم نیست. گروه‌های کوچک‌تر، نیروهای نیابتی، عملیات سایبری و پهپادهای ارزان‌قیمت می‌توانند نقشی ایفا کنند که پیش‌تر تنها در توان ارتش‌های بزرگ بود. به همین دلیل بسیاری از دولت‌ها ترجیح می‌دهند به جای رویارویی مستقیم، از شبکه‌ای از نیروهای نیابتی، عملیات‌های محدود و جنگ‌های فرسایشی استفاده کنند.

در همین روند، شکل خشونت دولتی نیز دگرگون شده است. ترورهای هدفمند، عملیات‌های فرامرزی، حذف فیزیکی فرماندهان نظامی و رهبران سیاسی و بمباران‌های موسوم به «دقیق» به بخشی از منطق عادی جنگ تبدیل شده‌اند. اسرائیل در سال‌های اخیر این الگو را به‌طور گسترده به کار گرفته است. ترور فرماندهان نظامی، مسئولان سیاسی و

جنگ اوکراین طی سال‌های اخیر به بزرگ‌ترین آزمایشگاه نظامی جهان بدل شده است. استفاده گسترده از پهپادها، سامانه‌های شناسایی دیجیتال، هوش مصنوعی، تحلیل داده و عملیات‌های شبکه‌ای، شکل سنتی نبرد را دگرگون کرده است. امروز بسیاری از ارتش‌ها و نیروهای نیابتی می‌کوشند تجربه‌های به‌دست‌آمده در اوکراین را به دیگر مناطق جهان منتقل کنند. لبنان تنها یکی از نخستین نمونه‌های این روند است.

اما مسئله صرفاً تغییر ابزارهای جنگ نیست. همان تحولاتی که تولید سرمایه‌داری را به‌سوی دیجیتالی‌شدن، اتوماسیون و هوش مصنوعی سوق داده‌اند، اکنون به حوزه نظامی نیز راه یافته‌اند. شرکت‌های فناوری، صنایع نظامی و دولت‌ها بیش از هر زمان دیگری در یکدیگر ادغام شده‌اند. سامانه‌های شناسایی چهره، تحلیل داده‌های عظیم، هوش مصنوعی، پهپادهای خودمختار و شبکه‌های نظارتی به بخشی از زیرساخت‌های جنگ معاصر تبدیل شده‌اند.

است. امروز بخش مهمی از نوآوری‌های مرتبط با هوش مصنوعی، داده‌کاوی و فناوری‌های شبکه‌ای مستقیماً در خدمت نیازهای نظامی و امنیتی قرار می‌گیرند.

از این منظر، جنگ پهبادی جدید در لبنان صرفاً یک رویداد منطقه‌ای نیست. این جنگ بخشی از روند گسترده‌تری است که در آن شکل جنگ، شکل سرکوب و شکل اعمال خشونت دولتی در حال دگرگونی است. آتش‌بس‌های موقت ممکن است برخی درگیری‌ها را متوقف کنند، اما بعید است بتوانند این روند را متوقف سازند. جنگ‌های آینده احتمالاً بیش از پیش در قالب عملیات‌های نیابتی، پهبادها، هوش مصنوعی، ترورهای هدفمند و جنگ‌های فرسایشی ظاهر خواهند شد.

این تحولات را نمی‌توان جدا از بحران گسترده‌تر سرمایه‌داری جهانی فهمید. همان بحرانی که اقتصاد، دولت و بازتولید اجتماعی را تحت فشار قرار داده است، جنگ را نیز دگرگون کرده و به بخشی از تلاش سرمایه برای مدیریت تناقضات خود تبدیل ساخته است. در چنین شرایطی، مبارزه با جنگ دیگر صرفاً مخالفت با یک درگیری نظامی مشخص نیست؛ بلکه بخشی از مبارزه‌ای گسترده‌تر علیه نظامی‌گری، اقتصاد جنگی و نظم جهانی‌ای است که این چرخه دائمی خشونت را بازتولید می‌کند.

عملیات‌های فرامرزی دیگر به‌عنوان اقداماتی استثنایی معرفی نمی‌شوند، بلکه در قالب «دفاع از خود» یا «مبارزه با تروریسم» مشروعیت می‌یابند.

در غزه نیز کوچ اجباری میلیون‌ها انسان، تخریب گسترده مناطق مسکونی و کشتار وسیع غیرنظامیان در پوشش عملیات‌های نظامی و امنیتی توجیه می‌شوند. آنچه پیش‌تر می‌توانست به‌عنوان جنایت جنگی یا مجازات جمعی شناخته شود، امروز در زبان رسمی دولت‌ها و رسانه‌ها در قالب «عملیات دقیق»، «هدف‌گیری هوشمند» یا «جنگ ضدتروریستی» بازتعریف می‌شود. فناوری‌های جدید تنها قدرت تخریب را افزایش نداده‌اند؛ بلکه به پنهان‌سازی و عادی‌سازی اشکال جدیدی از خشونت دولتی نیز کمک کرده‌اند.

در پشت این تحولات، رشد عظیم صنایع نظامی جهانی قرار دارد. شرکت‌های تسلیحاتی، تولیدکنندگان پهباد، توسعه‌دهندگان هوش مصنوعی و پیمانکاران امنیتی از مهم‌ترین برندگان دوره کنونی هستند. همان‌گونه که سرمایه‌داری در حوزه تولید و خدمات به‌سوی دیجیتالی‌شدن حرکت کرده است، جنگ نیز به یکی از سودآورترین عرصه‌های سرمایه‌گذاری فناورانه تبدیل شده

درباره انتشار پلاتفرم سیاسی تشکیلات کارگران انترناسیونالیست



انتشار پلاتفرم سیاسی تشکیلات کارگران انترناسیونالیست صرفاً انتشار یک سند سیاسی دیگر نیست. این پلاتفرم در آستانه مرحله‌ای تازه از فعالیت‌های نظری و سیاسی ما منتشر می‌شود و حاصل چند دهه پژوهش، تجربه، حضور و مداخله مستمر در جنبش کارگری است. مفاهیم اساسی، جهت‌گیری‌های نظری و سیاسی و افق عمومی آن نه محصول تأملات انتزاعی، بلکه نتیجه روندی طولانی از بازاندیشی انتقادی در تجربه جنبش کارگری و کمونیستی در ایران و جهان است. از همین رو ضروری می‌دانیم پیش از ورود به متن پلاتفرم، به اختصار درباره جایگاه آن و مسیری که به تدوین این سند انجامیده است توضیح دهیم. پلاتفرم حاضر نقطه آغاز فعالیت‌های ما نیست. این سند را باید صورت‌بندی فشرده و منسجم مجموعه‌ای از مباحث و تلاش‌هایی دانست که طی سالیان طولانی دنبال شده‌اند.

و سنت‌های شکست‌خورده جنبش کمونیستی برای ما اهمیت ویژه‌ای دارد. این مباحث عمده‌تاً در «پیک دانش کارگری» دنبال خواهند شد.

دومین حوزه به نظریه‌های سیاسی، بحران تاریخی سرمایه‌داری، تحولات نظام جهانی، مبارزه طبقاتی و مسائل استراتژیک جنبش کارگری مربوط می‌شود. این مباحث عمده‌تاً در «پیک انترناسیونالیستی» منتشر خواهند شد.

سومین حوزه به مسئله سازمان‌یابی کارگری، دگرگونی ساختار تولید، اشکال نوین مبارزه، تجربه‌های تاریخی جنبش کارگری، شیوه‌های سازمان‌یابی و رابطه میان نظریه و پراتیک انقلابی اختصاص دارد. این مباحث عمده‌تاً در قالب «جزوات انترناسیونالیستی» دنبال خواهند شد.

چهارمین حوزه به تحلیل تحولات جاری، رویدادهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران و جهان و مداخله در مسائل روز اختصاص دارد. این وظیفه بر عهده «پیک سیاسی» است که در حال حاضر انتشار منظم آن آغاز شده و سایر نشریات نیز به تدریج و متناسب با امکانات موجود به آن افزوده خواهند شد.

نگاهی به ادبیات، مقالات و مواضع منتشرشده توسط تشکیلات کارگران انترناسیونالیست نشان می‌دهد که بخش مهمی از مباحث مطرح‌شده در این پلاتفرم پیش‌تر نیز در اشکال مختلف طرح شده‌اند. تفاوت آن است که اکنون این مباحث در قالبی نظام‌مندتر و متناسب با شرایط کنونی در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند. طی سال‌های گذشته تلاش ما بر این بوده است که نتایج این پژوهش‌ها و مباحث در قالب مجموعه‌ای از آثار مستقل و مبسوط منتشر شوند. بخشی از این کارها آماده شده و بخشی دیگر همچنان در دست تکمیل است. با این حال محدودیت امکانات موجود موجب شده است که بخشی از این مباحث فعلاً در قالب نشریات، جزوات و اکنون در قالب این پلاتفرم سیاسی منتشر شوند.

فعالیت‌های نظری و سیاسی ما بر چهار حوزه به هم پیوسته استوار است: نخستین حوزه به مسئله شناخت، علم، شناخت‌شناسی مارکسیستی، نقد علم رسمی و نقد سنت‌های مختلف مارکسیستی اختصاص دارد. ما مارکسیسم را نه یک ایدئولوژی و نه یک مکتب دانشگاهی، بلکه علم مبارزه طبقاتی می‌دانیم. از همین رو بازاندیشی در مبانی شناخت‌شناختی مارکسیسم و نقد مارکسیسم‌های آکادمیک

تنها به این سنت‌ها محدود نمی‌شود. حتی کمونیسم چپ، که همچنان مهم‌ترین تداوم سنت انترناسیونالیستی انقلاب اکبر را نمایندگی می‌کند، طی دهه‌های گذشته با مشکلات جدی روبه‌رو بوده است. انزوای سیاسی، فاصله گرفتن از جنبش واقعی کارگران، کندی در پاسخ‌گویی به تحولات جدید سرمایه‌داری و نوعی انجماد نظری در بخش‌هایی از این سنت، ظرفیت مداخله آن را محدود کرده است.

ما خود را در تداوم دستاوردهای انترناسیونالیستی و ضدسرمایه‌دارانه این سنت می‌دانیم، اما معتقدیم که حفظ یک میراث تاریخی به‌تنهایی کافی نیست. جهانی که سرمایه‌داری در آن دگرگون شده، ساختار تولید در آن تغییر کرده و اشکال جدیدی از سلطه و مقاومت در آن پدید آمده است، نیازمند بازاندیشی و توسعه نظری نیز هست. از این رو بازسازی انترناسیونالیسم پرولتری برای ما صرفاً به معنای حفظ گذشته نیست، بلکه به معنای توسعه انتقادی آن و تلاش برای پاسخ‌گویی به مسائل جدید است.

بخش مهمی از فعالیت‌های نظری، سیاسی، آموزشی و رسانه‌ای ما در همین راستا قرار دارد. پلاتفرم حاضر نیز باید در همین چارچوب فهمیده شود: نه به‌عنوان پایان یک مسیر، بلکه به‌عنوان گامی در مسیر بازسازی سیاست مستقل، طبقاتی و انترناسیونالیستی در شرایط تاریخی کنونی.

ما این پلاتفرم را به‌عنوان دعوتی به بحث، نقد، همکاری و مشارکت منتشر می‌کنیم. اگر این سند بتواند سهمی هرچند محدود در پیوند دوباره دانش، مبارزه طبقاتی، سازمان‌یابی و سیاست انترناسیونالیستی ایفا کند، به هدف خود نزدیک شده است.

پلاتفرم حاضر را باید نقطه تلاقی این چهار حوزه دانست. این سند نه جایگزین آثار مبسوط‌تر آینده است و نه قرار است جای کتاب‌ها، پژوهش‌ها و مباحث تفصیلی‌تر را بگیرد. برخی از مقالات منتشرشده در نشریات یادشده ممکن است فشرده یا خلاصه بخش‌هایی از این مباحث باشند، اما پلاتفرم کنونی صرفاً صورت‌بندی سیاسی فشرده‌ای از نتایجی است که تاکنون در این چهار حوزه حاصل شده‌اند.

ما همچنین آگاهییم که همه این مباحث به یک اندازه برای همه خوانندگان قابل دسترس نیستند. به‌ویژه مباحث مربوط به شناخت‌شناسی مارکسیستی، رابطه مارکسیسم با علم رسمی و نقد بنیان‌های نظری سنت‌های مختلف مارکسیستی، حتی با وجود تلاش ما برای ساده‌سازی زبان، همچنان دشوارتر از مباحث سیاسی و تحلیلی خواهند بود. با این حال این مباحث را نمی‌توان صرفاً موضوعاتی فلسفی یا دانشگاهی تلقی کرد. یکی از نتایج شکست‌های تاریخی جنبش کارگری جدایی نظریه از پراتیک و تبدیل مارکسیسم به مجموعه‌ای از گرایش‌های ایدئولوژیک، آکادمیک و فرقه‌ای بوده است. از این رو بازگشت به بنیان‌های شناخت‌شناختی مارکسیسم برای ما بخشی از تلاش برای بازسازی سیاست انقلابی است.

اما آنچه انتشار این پلاتفرم را ضروری می‌کند صرفاً مسائل نظری نیست. ما در جهانی زندگی می‌کنیم که بحران سرمایه‌داری ابعادی تاریخی یافته است. در عین حال جنبش کارگری جهانی همچنان با بحران سازمان‌یابی، بحران افق سیاسی و بحران بازنمایی طبقاتی روبه‌روست.

سنت‌های سوسیال‌دموکرات، استالینیستی، ناسیونالیستی و رفرمیستی مدت‌هاست توانایی ارائه چشم‌اندازی رهایی‌بخش برای طبقه کارگر را از دست داده‌اند. اما مسئله

پیش به سوی بازسازی انترناسیونالیسم پرولتری!



پلاتفرم سیاسی تشکیلات کارگران انترناسیونالیست به تازگی منتشر شده است، با شعاری به پایان می‌رسد که در عین سادگی، چکیده‌ای از کل چشم‌انداز نظری و سیاسی این سند را در خود فشرده کرده است: «به سوی بازسازی انترناسیونالیست پرولتری»، اما منظور از این شعار چیست؟ آیا مقصود صرفاً ایجاد روابط نزدیک‌تر میان گروه‌ها و سازمان‌های موجود است؟ آیا منظور گسترش شبکه‌های سیاسی فراملی، انتشار بیانیه‌های مشترک یا ایجاد تشکلهای جدید بین‌المللی است؟ یا اینکه مسئله در سطحی عمیق‌تر قرار دارد؟

کشورهای مختلف محدود نمی‌شود. این بحران بیان یک گسست تاریخی عمیق‌تر است: گسست میان مارکسیسم و پراتیک انقلابی.

مارکسیسم در آغاز نه یک مکتب فکری، نه یک رشته دانشگاهی و نه یک هویت سیاسی بود. مارکسیسم شکل نظری جنبش واقعی طبقه کارگر بود. قدرت آن نه از انسجام منطقی مفاهیمش، بلکه از پیوند زنده‌اش با مبارزه واقعی کارگران ناشی می‌شد. همان جنبشی که اتحادیه‌ها را ساخت، شوراهای را پدید آورد، اعتصاب‌ها را سازمان داد و نخستین اشکال انترناسیونالیسم کارگری را به وجود آورد، بستر واقعی تکوین مارکسیسم نیز بود.

از این رو مارکسیسم از آغاز به مثابه علم مبارزه طبقاتی شکل گرفت. علم در اینجا نه به معنای انباشت داده‌ها و نه به معنای تفسیر متون، بلکه به معنای شناخت روندهای واقعی جامعه سرمایه‌داری و استخراج امکانات عملی مداخله در آنها بود. مارکس نه آموزگار بیرونی طبقه کارگر بود و نه نظریه‌پرداز حقیقتی که باید به توده‌های ناآگاه منتقل شود. نظریه مارکسیستی خود محصول تعمیم و تمرکز تجربه‌های واقعی مبارزه بود.

اما شکست موج نخست انقلاب جهانی و جدایی تدریجی نظریه از جنبش واقعی کارگران، این رابطه را دگرگون کرد. مارکسیسم به تدریج از علم مبارزه طبقاتی به مجموعه‌ای از سنت‌ها، مکاتب، هویت‌ها و گفتمان‌ها تبدیل شد. در نتیجه

این مقاله تلاشی است برای نگاهی نزدیک‌تر به مضمون این شعار و زمینه‌های تاریخی، نظری و سیاسی‌ای که ضرورت آن را مطرح می‌کنند. از نظر ما، بحران کنونی انترناسیونالیسم صرفاً بحران اشکال سازمانی یا ضعف ارتباط میان نیروهای انقلابی در کشورهای مختلف نیست. این بحران ریشه در روندی تاریخی دارد که طی آن مارکسیسم به تدریج از جایگاه اولیه خود به عنوان علم مبارزه طبقاتی فاصله گرفت و پیوند زنده میان نظریه و پراتیک انقلابی تضعیف شد.

از این منظر، بازسازی انترناسیونالیسم پرولتری را نمی‌توان صرفاً یک وظیفه تشکیلاتی یا تبلیغاتی دانست. این امر با بازسازی رابطه میان مارکسیسم و جنبش واقعی طبقه کارگر، بازسازی ظرفیت شناخت و مداخله در مبارزه طبقاتی، و بازیابی مارکسیسم به مثابه علم پراتیک انقلابی پیوندی جدایی‌ناپذیر دارد. به همین دلیل نیز بحث انترناسیونالیسم در اینجا نه از زاویه روابط میان سازمان‌ها، بلکه از زاویه رابطه میان دانش، مبارزه، سازمان‌یابی و رهایی پرولتری مورد بررسی قرار می‌گیرد.

آنچه امروز به نام بحران انترناسیونالیسم شناخته می‌شود، صرفاً بحران چند سازمان، چند شبکه سیاسی یا چند گرایش ایدئولوژیک نیست. همان‌گونه که بحران کنونی سرمایه‌داری صرفاً یک بحران اقتصادی نیست، بحران انترناسیونالیسم نیز صرفاً به ضعف ارتباط میان نیروهای انقلابی در

تبدیل این تجربه به دانش جمعی است. ممکن است گروهی کوچک با اتکا به چنین رویکردی بتواند در محیط‌های کار مختلف به سازمان‌یابی اعتراضات، عقب‌نشینی کارفرمایان و تقویت اعتمادبه‌نفس کارگران کمک کند، در حالی که سازمانی بزرگ‌تر با صدها عضو عملاً رابطه خود را به انتشار نشریه و تفسیر رویدادها محدود کرده باشد.

در اینجا تفاوت میان دو درک از انترناسیونالیسم نیز آشکار می‌شود. انترناسیونالیسم صرفاً ارتباط میان گروه‌ها، تبادل بیانیه‌ها یا تشکیل شبکه‌های سیاسی فراملی نیست. انترناسیونالیسم زمانی معنا پیدا می‌کند که تجربه‌های مبارزه، سازمان‌یابی و مقاومت کارگران در نقاط مختلف جهان بتوانند به دانش و قدرتی مشترک تبدیل شوند. بدون چنین پیوندی، انترناسیونالیسم به شکلی صوری و انتزاعی فروکاسته می‌شود؛ همان‌گونه که مارکسیسم نیز می‌تواند به گفتمانی انتزاعی فروکاسته شود.

از این رو بازسازی انترناسیونالیسم پرولتری پیش از هر چیز مستلزم بازسازی رابطه میان نظریه و پراتیک است. نه بازگشت به فرمول‌های گذشته، نه بازتولید هویت‌های سیاسی و نه گسترش صرف رسانه‌ها، هیچ‌کدام به‌تنهایی قادر به حل این بحران نیستند. آنچه ضروری است، بازگشت به مارکسیسم به‌مثابه علم مبارزه طبقاتی است؛ علمی که در جریان مبارزه واقعی شکل می‌گیرد، از آن می‌آموزد، آن را تعمیم می‌دهد و دوباره به آن بازمی‌گردد.

تنها در چنین مسیری است که انترناسیونالیسم می‌تواند از سطح روابط میان محافل و گروه‌ها فراتر رود و دوباره به بیان سیاسی حرکت واقعی طبقه کارگر جهانی تبدیل شود. این نه یک وظیفه صرفاً نظری و نه صرفاً سازمانی، بلکه مسئله مرکزی بازسازی سیاست پرولتری در دوران ماست.

آنچه زمانی ابزار شناخت و مداخله در مبارزه بود، بیش از پیش به موضوع تفسیر، آموزش و بازتولید ایدئولوژیک بدل شد.

این تحول صرفاً یک مسئله نظری نبود. هرگاه نظریه از پراتیک جدا می‌شود، توانایی خود را برای شناخت واقعیت نیز از دست می‌دهد. نظریه‌ای که دیگر در بطن مبارزه واقعی تکامل نمی‌یابد، به‌تدریج توانایی فهم دگرگونی‌های سرمایه‌داری، شناخت اشکال جدید مبارزه و تشخیص امکانات سازمان‌یابی را از دست می‌دهد. در چنین وضعیتی بحران شناخت به بحران استراتژی تبدیل می‌شود.

نتیجه این روند را می‌توان در بسیاری از اشکال سیاست چپ معاصر مشاهده کرد. فعالیت سیاسی اغلب به انتشار بیانیه‌ها، تولید رسانه، فروش نشریه یا بازتولید هویت‌های سیاسی محدود می‌شود. در حالی که مسئله اساسی نه تولید محتوا، بلکه تولید دانش مبارزه است. دانشی که بتواند تناقضات واقعی محیط‌های کار، اشکال جدید استثمار، نقاط تمرکز نارضایتی و امکانات سازمان‌یابی را تشخیص دهد.

مارکسیسم به‌مثابه علم مبارزه طبقاتی دقیقاً در همین نقطه معنا پیدا می‌کند. این علم در کتابخانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی تولید نمی‌شود. همان‌گونه که سرمایه‌داری در کارخانه‌ها، ادارات، مدارس، بیمارستان‌ها و شبکه‌های جهانی تولید و بازتولید می‌شود، دانش مبارزه نیز تنها در ارتباط زنده با این روندها شکل می‌گیرد. هر اعتصاب، هر شبکه کارگری، هر تجربه سازمان‌یابی و هر تلاش برای تغییر توازن قوا بخشی از این فرآیند تولید دانش است.

از این منظر، مسئله اصلی نه تعداد اعضا، نه شمار مخاطبان رسانه و نه گستردگی شبکه‌های مجازی است. آنچه اهمیت دارد، ظرفیت یک جریان برای یادگیری از مبارزه واقعی و